

فقط از روی دستخط خودم...

درباره پرویز پرستویی به عنوان رکورددار سیمرخ بازیگر مرد

زمان انتشار: نیمه بهمن ماه ۱۳۹۰ / ویژه نامه سی امین جشنواره فیلم فجر چاپ شده در: ماهنامه سینمایی فیلم

این مقاله برای مجموعه ای به کوشش مینا اکبری درباره رکوردداران جوایز سی سال برگزاری جشنواره فیلم فجر در شماره ویژه سی امین دوره این جشنواره نوشته شد.

*

*

برای جشنواره ای که در دوران سی ساله سابقه خود، بسته به سیاست ها و مصلحت ها و تبعیض های آشکار و پنهان وقت، تصمیم های غیرقابل درکی مانند کاندیدا نکردن سوسن تسلیمی برای بازی در سه نقش متفاوت شاید وقتی دیگر بیضایی (که هر کدام شان، حتی نقش کوتاه مادر در سکانس صامت اواخر فیلم می توانست برای دریافت جایزه کافی باشد) یا اهدای جایزه بهترین فیلم به پرواز در شب (که خود مرحوم ملاقلی پور در سال های دهه آخر عمر کوتاهش مدام از شعاری بودن آن می نالید) در حضور شاهکارهایی چون ناخدا خورشید، اجاره نشین ها و شیخ کژدم در دوره پنجم را به ثبت رسانده، این که رکورد دریافت جایزه بهترین بازیگر مردش در اختیار پرویز پرستویی باشد، مایه مباهات است. در واقع پرستویی و طیف گوناگون بازی ها و نقش های مؤثرش در جایگاهی می ایستند که هیچ تغییری در ترکیب و سمت و سوی سلیقه ها و گرایش های سیاسی هیأت داوران (که گاه این آخری بیش از سلیقه، تعیین کننده است) یا هیچ یک از تغییرات کلان و کلی تر در سیستم مدیریتی جشنواره و معاونت سینمایی، هرگز نتوانسته مانع تحسین کار او شود. این در حالی است که تازه برخی نقش آفرینی های خاص او مانند آدم برفی یا مرد عوضی در بخش مسابقه جشنواره داوری نشدند و محافظه کاری های معمول جشنواره فجر که تصور می کند اهدای جایزه بازیگری به هر نقشی یعنی تأیید تمام ویژگی های اخلاقی و فردی آن نقش، باعث شد که جایزه بدیهی پرستویی برای ایفای نقش رضا مثقالی در مارمولک به عنوان بهترین بازیگر نقش اصلی مرد، به جایزه ویژه هیأت داوران که عموماً در جشنواره های جهانی به سازنده یک فیلم تعلق می

گیرد (و نه بازیگر) تغییر یابد. در غیر این صورت، جوایز بازیگری پرستویی به طور طبیعی از این تعداد هم بیشتر بود.

اما به عبارتی بازگردیم که در وصف کار پرستویی و دلیل جوایز و کاندیداتوری هایش به کار بردم: «طیف گوناگون بازی ها و نقش های مؤثر». این «طیف»، فارغ از این که کدام بازی ها جایزه جشنواره را گرفته اند، از کمندی موقعیت مرتبط با جنگ و جبهه یعنی لیلی با من است تا کمندی فانتزی متکی به اغراق های آگاهانه یعنی مرد عوضی تا درام های درگیرکننده مانند آژانس شیشه ای تا فضاهای تمثیلی غریبی مثل روبان قرمز تا نقش هایی بدون شباهت به این موارد از قبیل روانی، آدم برفی، کافه ترانزیت، صد سال به این سال ها، بیست و شکار (از بازی های کمتر دیده شده اما کامل پرستویی و زنده یاد شکیبایی)، هر بار با ویژگی های کلی و نیز جزئیاتی غافلگیرکننده و دور از حدس و پیش بینی تماشاگری که روند کار او را دنبال می کرد، همراه بود. می توان گفت این ویژگی چهره و فیزیک پرستویی که مثلاً مانند تام هنکس یا داستین هافمن، از ساده لوح ترین نقش ها تا چندلایه ترین آدم ها را «می توان» در قالب ظاهری اش باور کرد (در حالی که مثلاً ظاهر و تأثیر حضور فیزیکی مارلون براندو، مارچلو ماسترویانی یا رضا کیانیان به گونه ای است که هر کاری کنند، «نمی توان») به کامل ترین شکل ممکن و با بیشترین تنوعی که بضاعت این سینما فرصتش را به بازیگر می بخشد، در انتخاب و ایفای نقش های او مورد استفاده درست قرار گرفته است. اما در شماری از نقش های پرستویی که اتفاقاً با ترکیبی از کیفیت نقش آفرینی و سیاست های روز، مورد ستایش دوره های مختلف جشنواره بوده اند و در فهرست اجمالی قبلی نام شان را نیاوردم، نه تنها چنین تنوعی در تصمیم به اجرای نقش به چشم نمی خورد، بلکه حتی در شیوه های اجرایی هم جز همان خشم ها و فریادها و عصبیت ها که از موج مرده همچون عارضه ای مداوم در کار پرستویی نمایان شد، جز همان اشکی که در چشم حلقه می زند و آن لحظه اثرگذاری که هم با مهارت تکنیکی و هم کنترل حسی

پرستویی، فرو می چکد، که تقریباً همه در بزرگ ترین نقش اینچینی او یعنی حاج کاظم آژانس شیشه ای به غایت خود رسیده بودند، برای او چالش و دستاوردی به همراه ندارند. نقش های هرچند سیمرغ گرفته پرستویی در بید مجنون و به نام پدر یا نمونه های ژنریک آنها در پاداش سکوت و سیزده ۵۹، هرگز امتیازی به کارنامه پرستویی نمی افزایند. این در شرایطی است که چیره دستی پرستویی و محبوبیت همچنان محفوظ او نزد مردم و سینماورها و پیگیران جدی سینمای ایران، مدت هاست که پذیرش و ایفای هر نقشی توسط او را به سرفصل مهمی برای این سینما و برای توجه به فیلمی که او در آن بازی می کند، بدل کرده است. در حقیقت می توان گفت با انتخاب هر نقش جاری و معمول و مکرر که بار دیگر تصویر «رزمنده غمگین» را روانه پرده سینما می کنند، پرستویی و فیلمساز مرتکب این تکرار و استفاده از نقش و بازیگر «امتحان پس داده»، دارند امکان یک تجربه تازه و ماندگار را از تاریخ سینمای ما می گیرند. این دیگر فقط یک تصمیم شخصی و انتخاب حرفه ای نیست که احیاناً فقط در یک سال و مقطع گذرا اتفاق بیفتد. بلکه کاهش و فرسایش قابلیت های بالقوه ای است که سینمای ایران برای پربارتر کردن تاریخچه نحیف خود در اختیار دارد. واقعاً مگر چند بازیگر دیگر داریم که مانند پرستویی برای بسیاری از مردم باسلیقه و اهل فرهنگ، تنها علت پا گذاشتن به سالن های سینما باشند؟ و برای برخی از آنها که نوستالژی بازند و به سختی بازیگری از نسل های بعد از انقلاب را در کنار کسی با سوابق بهروز و ثوقی می پذیرند، مانند پرستویی تنها بازیگر تثبیت شده این دوران باشند و نام شان در کنار همان قدیمی های جای گرفته در حافظه تاریخی مردم و سینمای ایران بیاید؟

در واکنش به انتقادهایی از این دست، پرستویی همواره در مصاحبه های خود با تعصبی بیش از سازندگان این فیلم ها از حاصل کار با عصیبت دفاع کرده و حتی تکرار نقش رزمنده ترحم طلب را به شیوه ای لجاجت آمیز، همچنان لازم و واجب دانسته است. اما با تمام تأثیری که سکوت، نگاه ها، طرز راه رفتن

و حتی خشک شدن براق دهان و به سختی حرف زدن او در نقش سردار از کما برگشته جنگ در سیزده ۵۹ دارد، نمی توان از آن به عنوان اتفاقی تازه و تکان دهنده در کارنامه او حرف زد یا به وجد آمد. تأثیر این گونه نقش ها و آدم ها و قصه ها بر تماشاگر حتی فهیم نیز روز به روز در حال کاهش است؛ چون دیگر همه زوایای این گردش تدریجی اجتماعی از سال های پایان یافتن جنگ تا امروز که نزدیک به یک و نیم دهه از آن روزها می گذرد، در فیلم های مختلف به تصویر درآمده و بعید به نظر می رسد نکته تازه و نامکشوف و ناگفته ای از این حس ها و انسانیت ها و رنج ها باقی مانده باشد. حتی وقتی در اختتامیه جشنواره شهر امسال، بسیاری از سینماگران و تئاتری های صاحب نظر تنها برای تماشای شش قطعه نمایشی به قلم و کارگردانی محمد رحمانیان در این مراسم حاضر می شوند و می بینند بیش از نیمی از این قطعات باز می خواهند همان نقش و اهمیت و حالا جداافتادگی رزمندگان سال های دور را به یادمان بیاورند، با نوعی سرخوردگی حاصل از تکرار بیش از حد موضوع و اصرار در یادآوری سماجت آمیز و نصیحتگرانه آن، مراسم را به پایان می برند. این بیرحمی زمان یا بی عاطفه گی مردمان نیست که رمق و جان و تأثیر این روایات را گرفته. بلکه تکرار بیش از حد و بی طراوت آنها توسط همان هایی است که پیوسته نگران فراموش شدن آن رشادت ها هستند؛ اما با نوع انتخاب و کار خود دارند بیشتر به دلزدگی مخاطب از قصه های مکرر و ژنریک، دامن می زنند. و هیچ دوست ندارم که بگویم یکی از محبوب ترین بازیگران و اصلاً سینماگران تاریخ مان برای من که پرویز پرستویی باشد، از مهم ترین افراد سهیم در این کاهش تأثیر است.

از دو فیلم امسال او که بناست در جشنواره سی ام هم به نمایش درآیند، یکی یعنی خرس ساخته خسرو معصومی بار دیگر درباره یک رزمنده سابق است که پس از سال ها به دیارش باز می گردد! در داستان فیلم دیگر او یعنی من و زیبا ساخته فریدون حسن پور هم البته عنصر تماتیک و عاطفی «احساس گناه» که در برخی از همان نقش های آشنا و گریان او تکرار می شد، باز حضور دارد اما می توانم دست کم امیدوار

بمانم که این یکی دیگر اندکی با آن نمونه های ژنریک، تفاوت ماهیتی داشته باشد. این به معنای بختی است که برای افزودن برگ زرین دیگری به تاریخ بازیگری در این سینما خواهیم داشت. یادم می آید که وقتی با پرستویی بعد از بازی درخشانش به نقش فرانکی شلتون طرفدار دوآتشه منچستریونایتد و نماینده تعصب کور در همه دنیا و همه تاریخ بشر در تئاتر فنز محمد رحمانیان گفت و گو کردم، می گفت که عادت دارد برای خوب خواندن و خوب اخت شدن با شخصیت، اغلب اوقات متن را بار دیگر با دستخط خودش و با قلم هایی به رنگ های مختلف برای دیالوگ و توصیف صحنه و غیره، بازنویسی می کند و با این متن شخصی خودش کار و تمرین می کند. انگار این «دستخط خود»، کمک می کند تا به روشی شخصی تر و درونی تر، به خود نقش نزدیک شود. حالا که او چند سالی است حرف هیچ کدام از این همه دوستدار خودش و کارش را گوش نمی سپارد و همچنان به همان یک نقشی که در ایفایش بی رقیب و بی همتاست، بسنده می کند، بی اختیار به یاد همان روش و رویکرد می افتم: گویا استناد و اتکای صرف به دستخط خود، روش جاری او در همه انتخاب ها و اجزای کارش شده؛ نه فقط در بازخوانی درست تر متن.